

”این شعر با طرح پرسشی از چرایی و چگونگی زندگی به توصیف سیر زندگی با بیانی ساده و صمیمی می‌پردازد و در نهایت به این پرسش باز می‌گردد که هدف از این سیر زندگی از کودکی تا پیری چیست.“ هادی احمدی - زمستان 2008

سر زندگی

پرسشی دارم ز تو ای نکته دان	لحظه‌ای در ماورای من بمان
بر فراز فکر من پرواز کن	گر توانی نکته‌ای آغاز کن
گو ز فردای درون آدمی	قلب و جانش سوخته در هر دمی
گو ز هنگام به دنیا آمدن	خفتن و نوشیدن و شیون زدن
بعد نوبت بر خزیدن می‌رسد	خوردن آن هر چه دیدن می‌رسد
بر دو پای کودکی تاتی‌کنان	گفتن شیرین سخن‌ها بر زبان
راه رفتن در کنار دست دوست	دوستی که این هر چه من دارم از اوست
دوستی از جنس مهر مادری	مهربانی دستگیری یاوری
بازی و تفریح وقت صبحگاه	قصه‌های نیمه شب در نور ماه
کم کمک بوی زمان مدرسه	علم و دانش مردمان مدرسه
ناظم و فراش و یک والا دبیر	جمله‌هایش همچو غرش‌های شیر
امتحانات سه ثلث و نیمسال	وای بر تنبل ماب تیره حال
آخر این نمره ز ده پایین تر است	وقت تابستان مجالی دیگر است
نرم نرمان قد فراتر می‌رود	قامت دختر به مادر می‌رود
سبزه بر پشت لب شیرین پسر	چون صدایش می‌شود همچون پدر
نوجوانی دوره نادانی است	دوره تصمیم‌های آنی است
دوستی‌های زمان سادگی	دشمنی‌ها مظهر دیوانگی

"آرزو بر نوجوانان عیب نیست" هان که این مکتب به پایان می‌رسد شد جوانی دوره دیگر به نام فکرهای تازه سازندگی سازی از جنس مخالف با قدیم آمدم کوهی بسازم من ز کاه ادعایش شیر حیران می‌کند ناگهان یک عشق پاک و بی‌ریا غرش لرزان حین ادعا که ای به قربان صدای قاهرت یک اشاره بهر مردن کافی است چند ماهی چون از این جریان گذشت می‌رود عاشق و با او مادرش زندگی بوی جدیدی می‌دهد بعد یک یا چند سال از زندگی کودکی از راه آید بر زمین بچه‌داری واژه‌ای با معنی است چند سالی شغل مادر تربیت کم کم این سن سوی چندین می‌رود پیری و رنجوری و افسردگی کند و سخت و لیک ناچار از گذر یک سفر از این زمین تا آسمان سوی دنیایی که بر من فاش نیست پس بگو اب نکته‌دان از ماورا

حیف این دیگر "لسان غیب" نیست دوره دیگر چه آسان می‌رسد دوره‌ای از زندگی چون خشت خام ایده تغییر ساز زندگی با نوای ما جوانان آمدیم کوه همچون کاه ماند در نگاه در عمل چون موش جبران می‌کند می‌نوردد عقل همچون کیمیا می‌شود مانند ناله در خفا گشته شیدا در نگاه ساحرت سفره دل از برایت صافی است موجبات خواستن آماده گشت سایه مادر همیشه بر سرش بوی هر چه می‌شنیدی می‌دهد در کنار مظهر بالندگی کز حسادت ماه آید بر زمین معنی‌اش آغاز دیگر بینی است بر پدر نقدینگی مسئولیت دست و صورت جمله پر چین می‌رود ناتوانی نازکی دل‌مردگی ماندن این‌جا تا زمان یک سفر سوی فردای جهانی جاودان آرزو دیگر فقط ای کاش نیست آن‌چه پنهان است در فردای ما

گو بدانم چیست این دنیا اگر
کودکی پیری کدامش بهتر است
هر چه هست و نیست این جا فانی است
پس نخور غصه به وقت مردنت
نکته این بس که بدانی چیستی
مانده از من آخر این ختم کلام

ز عالمی بهتر بدادند این خبر
گر بجز دنیا جهانی دیگر است
زندگی در این جهان طوفانی است
یا حقیقت وقت ز این جا بردنت
چند روزی بیش اینجا نیستی
زنده و پیروز مانی والسلام

باران،

پاییز 1385 = 2006